



درباره‌ی کتاب «شعر و شهود» ترجمه‌ی محمود حدادی

این جادو چیست؟

○ کامران جمالی

به پسند من کتاب گران‌سنگ «شعر و شهود» ترجمه‌ی محمود حدادی، از دیدی، در زمینه‌ی برگردان شعر همان ارز و ارجی را داراست که ترجمه‌ی ارزش‌مند محمدعلی اسلامی ندوشن از سروده‌های شارل بودلر، برای بررسی این دو کتاب از دیدگاهی می‌توان سنجهای یگانه به کار برد. آن‌چه این دو ترجمه را هم‌ارز و ستودنی می‌کند نه تنها بازسرایي سروده‌ها - که دست‌کم از زبان‌های اصلی و بدون کژفهمی سامان یافته - بل بیش از آن، تفسیرهای هوش‌مندانه‌ای است که این دو در روشن‌گری درون شکافانه‌ی شعرها نگاشته‌اند. اما هدف این نوشتار، تنها، داوری درباره‌ی کتاب «شعر و شهود» است. و اما پیش از آن:

نگارنده در سال ۱۳۶۷ نخستین بازسرایي منظوم خود را در ماهنامه‌ی آن روز مطرح و اندیشه‌ساز «چیستا» انتشار داد. حدود هشت سال به درازا کشید تا خود دانستم چه می‌خواهم. در سال ۱۳۷۶ در ماهنامه‌ی آدینه «جادوی شعر در کلام نهفته است» را منتشر کردم. در آن نوشتار به نسبت طولانی با پژوهش در برگردان‌های شعر، تا آن زمان، برای نخستین‌بار به‌گونه‌ای مدون پیشنهادهایی در زمینه‌ی بازسرایي شعر عرضه داشتم. سپس آن مقاله در ابتدای کتابی آمد با همین عنوان و عنوان دوم «شش شاعر قرن بیستم» که در سال ۱۳۸۵ از سوی نشر چشمه روانه‌ی بازار کتاب شد. اشاره‌ی من به این کتاب به دلیل تأثیری است که مطالب آن، که به تقریب تماماً به‌گونه‌ی فصل‌هایی جداگانه، از هجده سال پیش تاکنون، هرکدام پس از نخستین چاپ یک یا چند بار در مجله‌ها و یا روزنامه‌های مطرح چاپی دیگر شده بود، بر جا گذاشت. در این کتاب دو پیشنهاد شالوده و خط‌هادی تمام مطالب آن است: نخست آن‌که شعر

در زبان اصلی موزون و قافیه‌دار تا حد امکان، آن گونه که سراینده‌اش سروده است به زبان فارسی بازسرای می‌شود. کاری که در کشورهای پیشرفته بنیان سستی ناپذیر بازسرای شعر است. دیگر آن که مترجم شعر بر اشعار دیرپاب تفسیر ترجمه کند یا خود بنویسد. در سال ۱۳۸۵ دو کتاب انتشار یافت. «کلاغ» اثر «ادگار آلن پو» با بازسرای سپیده جدیری. بازسراینده در این کتاب نخستین پیشنهاد را به کار بسته و شعرهای شاعر آمریکایی را موزون و مقفی باز سروده است. اما گفت و گو درباره‌ی این بازسرای مجال دیگری می‌خواهد. کتاب دوم آنتولوژی «شعر و شهود» است که دومین پیشنهاد مرا به کار بسته و موضوع این بررسی است.

نخستین شعر کتاب در سال ۱۴۶۷ میلادی سروده شده و شاعرش ناشناس است. با چشم‌پوشی از تاریخ سرایش این شعر، «شعر و شهود» هفتاد شعر از ۴۸ شاعر آلمانی زبان چهار سده را دربر دارد. شعرها به زبان اصلی نیز - جز یک مورد- در انتهای کتاب آمده است. شعرهای این گزینیه بیشتر جنبه‌ی «تغزلی» دارد. به پایان رساندن این کتاب سرآغازی است بر دریافت به‌واسطه‌ی ترجمه از سروده‌های تغزلی در زبان آلمانی. پس از آن، خوانش شعرهایی فزون‌تر از سروده‌های «شعر و شهود» این سرآغاز را به‌سوی سرانجام رهنمون خواهد شد. به‌دلیل گزینش اشعار غنایی شاعران از سوی مترجم، اگر سروده‌های عاشقانه‌ی این دفتر تا این حد اندک شمار نمی‌بود شاید ترکیبی بسنده‌تر پیراسته می‌شد.

هنگامی که به گستره‌ی شعر و فرهنگی بیگانه اما هم‌زمان گام می‌نهیم در می‌یابیم که تنها چیرگی بر گوناگونی‌های فرهنگی، هم‌زمان هم که باشد، مترجم فرزانه- و نه هر نام‌جوی خامی- را و می‌دارد که بر شمار نه‌چندان کمی از شعرها تفسیر بنگارد. زمانی که ترجمه‌های بی‌تفسیر را از سروده‌های دیرپاب معاصر می‌خوانیم گروهی از ما پی می‌برد که مترجم، خود، چیزی از شعر دست‌گیرش نشده، اما شماری دیگر می‌پندارند که از دریافت و سنجش شعر ناتوان‌اند، اما گروه دیگری هم یافت می‌شود- و چه بی‌آرمان و خوار مایه است این گروه- که می‌گویند: مگر شعر باید معنا هم داشته باشد؟ اما هنگامی که همان متن‌ها از سوی مترجمی کارآزموده همراه با تفسیر به فارسی بازسرای می‌شود خواننده با خواندن تفسیرهای مترجم، که غالباً زاده‌ی کنج‌کاوی و پژوهش او در نقدهایی است که در زبان مبدأ انتشار یافته است، پی می‌برد که شاعران پیشروی اروپا، آمریکا و دیگر کشورها مصراع‌های تزیینی شاید، اما شعر بی‌معنا ندارند. اگر شعری در زبان مبدأ برای هم‌زبانان شاعر نیز دیرپاب باشد، شکی نیست که فاصله‌ی فرهنگی برگردان آن شعر را باز هم دیرپاب‌تر می‌کند، حال چه خواهد شد اگر شعر در زبان مادری دیرپاب با کزفهمی مترجم نیز، گام به قلمرو فرهنگی دیگری بگذارد؟ آن وقت است که خوارمایگان دلیلی دیگر برای پریشان‌سرای و معنازدایی می‌یابند.

برای سروده‌های «شعر و شهود» تنها فاصله‌ی فرهنگی هم‌زمان نیست که تفسیر شعرها را ایجاب می‌کند، بل در مورد اشعار سده‌های پیشین در این دفتر فاصله‌ی زمانی هم، دیگر، تفسیرها را ناگزیر می‌کند. ترتیب توالی اشعار بر پایه‌ی تاریخ زندگی سراینده‌شان سامان یافته. واپسین شاعران این دفتر اکنون زنده‌اند و جوان‌ترین‌شان «راینر مالکوفسکی» متولد ۱۹۳۹ است. در این جا پرسشی رخ می‌نماید: مترجم «شعر و شهود» سرگرم ترجمه‌ی جلد دومی برای این کتاب است؟ چنین باد!

به منظور قدرشناسی از تلاش‌های محمود حدادی بد نیست شعری معاصر- و نه حتی سروده‌ای از سده‌های پیشین- را نقل کنم و پیش از آن که چند سطری از ترجمه‌ی تفسیر را بر آن بیفزایم از خواننده‌ای که «شعر و شهود» را هنوز نخوانده است بپرسم: شاعر پریشان‌سرای کرده است؟ یا این شعر

جادویی در کلام دارد؟! اگر پاسخ آری است، این جادو چیست؟

شاعر آلمانی زبانی رومانیایی پاول سلان در سومین مجموعه‌اش (شبکه‌ی زبان/۱۹۵۹) از خواننده انتظاری بیش از حد دارد. اما شعرهای پیش و پس از این مجموعه پیچیدگی‌های اشعار شبکه‌ی زبان را ندارند اما به هر حال دیرپاباند. حدادی دو شعر از واپسین سروده‌های او را ترجمه کرده و من یکی از آن‌ها را می‌آورم و با اجازه‌ی مترجم مصراع تک‌واژه‌ای آغاز شعر را که گویا هنگام حروف‌چینی جا افتاده است به ترجمه می‌افزایم.

عنصر بیگانه

عنصر بیگانه

ما را درون تور خود دارد.

و فناپذیری سردرگم

بافتِ پیکرمان را در می‌نوردد.

نبض مرا بشمار،

نبض مرا، در پیکر خود نیز هم.

و چنین، ما را توانایی خواهد بود.

در مقابله با تو، در مقابله با من.

به جامه‌ی پوستِ روز،

چیزی ما را

به جامه‌ی پوستِ روز،

به جامه‌ی پوستِ شب در می‌پوشاند،

در می‌پوشندمان برای بازی با

عالی‌ترین جدیتِ مصروع^۱

اگر با یک دیگر روراست باشیم خواهیم پرسید: به‌راستی شاعرِ هم عصر، در آستانه‌ی دهه‌ی هفتاد سده‌ی بیستم چه می‌خواهد بگوید؟ اینک تفسیر «شعر و شهود» بر این شعر:

«دو سطر نخست می‌گویند ما در دام سرنوشتی گرفتاریم معمایی، و از این‌رو بیگانه، که خود نیز مقهور زمان است، زمانی که در فناپذیری و مرگ عینیت می‌یابد. فناپذیری بدین‌سان در جسم و جان ما جاری است و آن‌را درمی‌نوردد. ولی در این قدرت قاهر هم باز مفهوم و معنایی نیست. با این حال می‌نماید که شاعر در این فضای کافکایی به تنهایی کافکا نباشد. حضور هم‌راهی صمیمی با اوست، معشوقه‌ای که شاعر تا به تپش نبض با او یگانه می‌شود، اما یگانگی‌بی‌شگفت، چرا که منظور از آن مقابله با خود و معشوقه است... گذر شب و روز بار دیگر ما را به یاد این فناپذیری می‌اندازد...»^۲

از دیدگاه این شعر «جدیت مصروع جهان» ساز و کاری کور، دشمن خو، بیمارگونه و حتی دیگر آزارانه دارد.

برای دوست‌داران جوان شعر شاید این خبر خوش آیند باشد. آن‌چه در «شعر و شهود» در تفسیر شعر

«عنصر بیگانه» می‌آید دوبار بر سطرهایی است که من آورده‌ام. اگر تفسیرهای کتاب گاه برای شماری از خوانندگان ملال‌آور است، برای بر شدن خوانندگان جوان تر به سوی والایی شناخت شعر به کار می‌آید.

هگل درباره‌ی نقش شکل و محتوا در هنر، کلامی نبوغ‌آمیز دارد: شکل همان محتوا است که در هیئت شکل پدیدار شده است و محتوا هم چیزی جز شکل نیست که به جنم محتوا آراسته است. اگر بر این سخن هگل باور داشته باشیم، پی می‌بریم چنانچه شعرى شکل باخته ترجمه - و نه مانند اصل بازسرایى - شود نیمى از ویژگی‌های هنرى خود را از دست مى‌دهد، گیرم مترجم محتوای شعر را به تمام و کمال به دست داده باشد.

چنین می‌نماید که حدادی بر این رابطه‌ی دیالتیکی میان شکل و محتوا آگاهی دارد، اما این که کلام هگل برای توانایی‌های او - که توانایی‌های کمی هم نیستند - تا چه حد جاذبه داشته باشد، خود، حکایتی دیگر است: من می‌گویم نراست تو می‌گویی بدوش؟

حدادی دیوان غربی - شرقی گوته را برای سومین بار به زبان فارسی ترجمه کرده و چون می‌داند هر برگردان نوین نسبت به ترجمه‌های پیشین، لابد، باید نوعی برتری داشته باشد، بدترین بخش کتاب را، بخشی که دو مترجم دیگر هوش‌مندانه زیر بار ترجمه‌ی آن نرفتند، به فارسی برگردانده است. منظور پی‌گفتار گوته درباره‌ی ادبیات فارسی است که پر از اطلاعات نادرست و داوری‌های خودسرانه است. حدادی در دیباچه‌ی کتاب دلیل ترجمه‌ی بدون توضیح این بخش و این که چرا سروده‌های تا آن حد آهنگین و پُر قافیه را به «نثری کاملاً منثور!» ترجمه کرده می‌نویسد:

«اما از دیدگاه شخصی ترجمه‌ی این مقالات برای مترجم تسلایی در قبال این ضعف بوده که اشعار این کتاب را نه به شعر، بلکه صرفاً به نثر برگردانده است و می‌داند که به این ترتیب جنبه‌ی موسیقایی و بازیگوشانه‌ی آن‌ها در ترجمه بازتابی درخور نیافته است.»^۳

برگردان پی‌گفتاری کژ و کوژ تسلایی است بر ناتوانی از بازسرایى آهنگین شعرها! چون چنین استدلالی تاکنون در هیچ جای جهان مکتوب یا حتی گفته نشده ایشان می‌تواند به اداره‌ی ثبت اختراعات مراجعه کند.

اما اگر استدلال شگفت‌انگیز یاد شده دست‌کم پرتوی از این حقیقت هنری را بر می‌تاباند که ترجمه به نثر شعر آهنگین، مشکل راهی به دلی می‌یابد، در پیش‌گفتار کتاب «شعر و شهود» آهنگی بس گوش‌آزارتر ساز می‌شود:

«در فرآیند کار به‌طور طبیعی اشعاری انتخاب شدند که برگردان منثور آن‌ها به جنبه‌ی غنایی‌شان لطمه‌ی کم‌تری می‌زد، گو این که بسیاری از این قطعات، خاصه شعرهای دوران‌های تازه‌تر، در اصل آلمانی خود نیز منظوم نیستند و به نثرند.»^۴

از نیمه‌ی دوم سده‌ی هجدهم شاعران آلمانی زبان‌گاه اشعاری بی‌قافیه می‌سرودند. از جمله شعر کم‌نظیر «پرومته» از برترین شعرهای گوته‌ی جوان و شعر اجتماعی - تاریخی «گشت و گذار» اثر شیلر. در سده‌ی بیستم این قالب‌های موزون اما بی‌قافیه بیش از گذشته به کار شاعران آمد. ریلکه، برشت، پاول سلان، اینگه بورگ باخمن، اریش فرید ... این قالب‌ها را به کار گرفته، گسترش داده و بر توانایی‌های‌شان افزودند، گو این که همه‌ی آن‌ها سروده‌های قافیه‌دار و حتی چهار پاره‌های مرتب نیز دارند. پاره‌ای از گفت‌آورد یاد شده دوباره بخوانیم:

«بسیاری از این قطعات، خاصه شعرهای دوران‌های تازه‌تر، در اصل آلمانی خود نیز منظوم نیستند و به نثرند.»

پرسش نخست: این «دوران‌های تازه‌تر» از چه زمانی آغاز می‌شود؟ مترجم لابد قصد شوخی دارد اگر بگوید دو شعر مورد اشاره از شیلر و گوته به نثر است. پرسش دوم: پس منظور سده‌ی بیستم میلادی است؟ اگر آری، آیا چکامه‌های «اورفه» اثر ریلکه، از آثار پسین او، به نثر سروده شده‌اند؟ شاید منظور دوران پس از جنگ دوم است. پس نکند شعرهای اینگه بورگ باخمن منثور است؟ باری، ما دست آخر ندانستیم «بسیاری از این قطعات»، که در میان هفتاد شعر لابد باید سی سروده یا دست‌کم بیست و پنج تایی آن‌ها را در برگیرد، کدام‌اند. این‌گونه می‌نماید که مترجم به‌دنبال قافیه می‌گردد تا بداند شعری آهنگین است یا به نثر.

در سرزمین‌های اروپایی شعر منثور را، جز در مواردی نادر، پلکانی نمی‌نویسند، بل جملات پشت‌سر هم نگاشته می‌شود. از نمونه‌های تاکنون به فارسی باز سروده شده می‌توان چند بازسرایی ارزش‌مند را یاد کرد: مجموعه‌ی «شراق‌ها» اثر «آرتور رمبو»، باز سروده‌ی بیژن الهی و شعر بلند «آنا باز» اثر «سن ژان پرس»، باز سروده‌ی محمدعلی سپانلو. دو فصل از منظومه‌ی سی فصلی «سنگ‌های آسمانی» اثر پابلونودا، باز سروده‌ی فؤاد نظیری، نیز شعر منثور است. نرودا هم سطرهای این دو فصل را نه پلکانی بلکه پشت سرهم نوشته است. و به همین گونه است یکی - دو شعر منثور که از گئورگ تراکل در دست است. اگر یک اروپایی که فارسی را به‌خوبی آموخته است مجموعه‌ی «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» اثر فروغ فرخ‌زاد را بخواند، دور نیست که بپندارد شعرهایی ناموزون می‌خواند، چون فروغ در این دفتر قافیه را یک سو نهاده و حداقل وزن را به‌کار برده است. مترجم‌های ما گاه به دیده نمی‌گیرند که هر شعر بی‌قافیه‌ای ناچار از بی‌وزنی نیست.

ناتوانی در آهنگین کردن شعر در زبان اصلی موزون، تنها ناتوانی است اما به‌دست دادن اطلاعات نادرست برای توجیه آن چه دیگران می‌کنند و ما نمی‌توانیم، کنشی است که نام دیگری دارد، گیرم شمار کسانی که به این کژآموزی پی می‌برند بیش از شمار انگشتان دست نباشد.

ترجمه‌ی شعرها با چشم‌پوشی از مورد یاد شده در شمار برترین ترجمه‌های شعر از آلمانی به فارسی است. مترجم با ذوقی هوشمندانه گاه برابر نهادهایی برای واژه‌ها برمی‌گزیند که برابر نهاد واژه در زبان مبدأ نیست، دگرگونی‌هایی که کوچک‌ترین آسیبی به محتوای شعر وارد نمی‌کند و شاعرانگی آن مصراع‌ها را در زبان ما باز می‌تاباند. نمونه‌ای از این ذوق‌آزمایی پیروز در نخستین شعر کتاب به چشم می‌آید. راوی شعر کلبه‌ای بس فقیرانه و بی‌چفت و بست دارد با شیروانی‌ای که در حال واژگونی است. شاعر در مصراع می‌گوید که خانه‌اش فاقد لچکی [سه‌گوشی کنار شیروانی] (Giebel) است. مترجم آن مصراع را این‌گونه ترجمه می‌کند:

از شکاف و درز سقف‌اش آسمان پیدا.

اگر این مصراع درست برابر اصل ترجمه می‌شد، شاعرانگی آن در وفاداری به متن از میان می‌رفت. در شماری از شعرهای دیگر که منظوم هم ترجمه نشده است. این دگرگونی خوش ذوقانه را می‌بینیم، دگرگونی‌هایی نه حاصل از کژفهمی یا بی‌مایگی، برخلاف، با نشان از شوق به شعر، شوقی که نبود آن، شناخت از شعر را ناممکن و فراتر از آن، ترجمه یا بازسرایی آن را لطف‌زدایی می‌کند.



در میان شاعران سده‌ی بیستم که در میان دفتر حتی نام‌شان نیز به‌میان نمی‌آید شاید ننامیدن گونفرید بن و الیزابت لاسکر شولر (Elisabeth Lasker Schuler) بیش از همه به دیده آید. بن که از غول‌های ادبیات سده‌ی بیستم آلمان بود، لاسکر شولر را برترین شاعر زن آلمانی زبان در تمام دوران به‌شمار آورده بود. اینگه بورگ باخمن هنگام این داوری هنوز خردسال بود. در پایان بار دیگر از تلاش‌های بی‌شک توان‌فرسای محمود حدادی در روشن‌گری سروده‌های «شعر و شهود» یاد می‌کنم: تفسیرهای کتاب در نوع خود اگر نگویم یگانه، بی‌شک تا جایی نادر است که جز چند کتاب همتای دیگری برای آن نمی‌توان یافت. به امید خواندن ترجمه‌های همراه با تفسیر دیگری از او.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پی‌نوشت‌ها:

۱. شعر و شهود، ترجمه‌ی محمود حدادی، نشر پژواک کیوان، صص ۵-۲۳۳
۲. دیوان غربی شرقی، اثر گوته، ترجمه‌ی محمود حدادی، نشر بازتاب نگار، صص ۱۵-۱۴
۳. شعر و شهود، ص ۱۳

